

تحلیل آراء مفسران فریقین درباره «کلمه باقیه» در آیه ۲۸ سوره زخرف

دکتر محسن فریادرس (نویسنده مسئول)

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)، لرستان، بروجرد

Email: m.faryadres@abru.ac.ir

دکتر مریم نظریگی

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)، لرستان، بروجرد

شهناز حیدری نیا

دانشجوی کارشناسی ارشد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)، لرستان، بروجرد

چکیده

یکی از موارد اختلافی در میان مفسران فریقین، مفهوم «کلمه باقیه» در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱ است. پژوهش حاضر با هدف کشف معنای «کلمه باقیه» و با روش توصیفی - تحلیلی، آراء این مفسران را احصاء، دسته‌بندی و تحلیل کرده است. یافته‌های پژوهش نشانگر این است که مفسران با استدلال‌های گوناگون، سه معنای «اسلام»، «توحید» و «امامت» را در تفسیر «کلمه باقیه» ذکر کرده‌اند. بر اساس استدلال‌های قرآنی، روایی و ادبی، پژوهش حاضر به این نتیجه دست یافت که تفاسیر «اسلام» و «توحید» ناتمام هستند. در مقابل، تفسیر «کلمه باقیه» به «امامت» با اعمال اصلاحات لازم در استدلال‌های موجود، به عنوان تفسیر ارجح شناخته شد. این برتری، با توجه به شواهد متنی و روایی حاصل شد. بدین معنا که آیات هم‌سیاق با آیه مورد بحث، قرائن روشنی ارائه می‌دهند که منظور از «کلمه باقیه»، «امامت» است. همچنین، روایات متعدد وارد در تفسیر آیه نیز به صراحت بر امامت به عنوان معنای «کلمه باقیه» دلالت دارند. **کلید واژه‌ها:** قرآن کریم، مفسران فریقین، آیه ۲۸ سوره زخرف، کلمه باقیه، امامت.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین داستان‌های قرآنی، قصه حضرت ابراهیم (ع) است که در آیات متعددی مورد توجه قرار گرفته است؛ یکی از این آیات، آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يُرجِعُونَ» است که در بافت مبارزه ایشان با شرک وارد شده و به استمرار کلمه‌ای پاینده در ذریه حضرت ابراهیم (ع) اشاره دارد. از این رو، می‌توان گفت که آیه ۲۸ سوره زخرف فراتر از اینکه یک گزاره ساده و زبانی باشد، به ابعاد گسترده‌ای از مکتب اسلام مرتبط می‌شود.

در این میان، بحث درباره عبارت «كَلِمَةً بَاقِيَةً» بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه ظاهراً همین مفهوم باعث شده تا برداشت‌های تفسیری مختلفی از کل آیه صورت پذیرد. به واقع، مفسران فریقین با توجه به رویکردهای تفسیری خود، برداشت‌های متنوعی از این عبارت داشته‌اند؛ لذا سؤال اصلی این پژوهش، تحلیل و ارزیابی دیدگاه مفسران مشهور فریقین درباره عبارت «كَلِمَةً بَاقِيَةً» است. به عبارتی دیگر، هدف این است که دریابیم مفسران فریقین، با استناد به چه ادله‌ای، «كَلِمَةً بَاقِيَةً» را به منظور خود تفسیر کرده‌اند.

با توجه به مباحث پیشین، در این پژوهش ابتدا مفاهیم کلیدی «کلمه» و «باقی» به صورت تحلیلی معنایی می‌شوند. سپس، آراء و دلایل مفسران مشهور فریقین درباره مفهوم «كَلِمَةً بَاقِيَةً» دسته‌بندی، تحلیل و نقد خواهد شد. در نهایت، نظریه منتخب با استناد به شواهد و دلایل متنوع ارائه می‌گردد. با توجه به ماهیت کلامی آیه مورد مطالعه، تلاش بر این بوده تا تفاسیر منتخب یا دارای گرایش غالب کلامی باشند و یا حداقل در تحلیل آیه مذکور، به این جنبه توجه کرده باشند.

۲. پیشینه پژوهش

با بررسی‌های انجام شده، اثری که به طور مستقل به تفسیر تحلیلی این آیه پرداخته باشد، یافت نشد؛ لکن نزدیک‌ترین پیشینه‌ها عبارتند از:

الف) مقاله «مفهوم و تفسیر «کلمه» در آیات قرآن کریم» از سید علی رخشان در ماهنامه آفاق علوم انسانی به دوره ۸، شماره ۸۵ و سال ۱۴۰۳؛ ب) مقاله «بررسی واژه «کلمه» در قرآن کریم» از بشیر جم در مجله ادبیات دینی به شماره ۶؛ ج) مقاله «معناشناسی «کلمه» در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی» از مرضیه شفیع‌زاده، پروین بهارزاده و فتحیه فتاحی‌زاده در مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث به دوره ۴۷، شماره ۱ و سال ۱۳۹۳.

همان‌طور که از عناوین مقالات مذکور مشخص است، این موارد تنها به معناشناسی «کلمه» در قرآن اشاره کرده‌اند و ورود مستقلی به آیه محل بحث نداشته‌اند. بنابراین پژوهش حاضر کاملاً با این موارد متفاوت است و نوجویی آن به قوت خود استوار است.

۳. ادبیات نظری تحقیق

پیش از شروع بحث، لازم است معنای لغوی «کلمه» و «باقیه» بررسی و بیان شود:

۳-۱. معنای لغوی «کلمه»

ریشه «ک-ل-م» با ساختارهای گوناگون خود، ۷۵ مرتبه در قرآن بکار رفته است. ابن فارس دو اصل «سخن مفهوم‌دار» و «سخن نامفهوم»^۲، راغب اصفهانی گوهر معنایی «تأثیرات درک شده توسط حس‌ها»^۳، مصطفوی اصل «آشکارسازی افکار و خواسته‌های درونی با هر وسیله»^۴ و حسن جبل معنای محوری «اتصال عمیق و محکم ماده یک چیز»^۵ را برای آن ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد که از میان معانی مذکور، بیان مصطفوی دقیق‌تر است؛ چراکه اولاً معنای ابن فارس بیشتر ناظر به جنبه‌های ظاهری کلام است و لایه‌های باطنی ریشه را روشن نمی‌کند. ثانیاً بیان راغب بیشتر شبیه نتیجه معنای واژه است تا خود معنا؛ ثالثاً تمرکز حسن جبل هم بیش از حد روی ساختار است و عملاً

۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲۷۶/۱.

۳. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ۷۲.

۴. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۳۴۳/۱.

۵. حسن جبل، المعجم الإشتقاقی الموصول لألفاظ القرآن الکریم، ۱۵۴.

ابعاد معنوی ریشه مغفول واقع شده است. رابعاً بیان مصطفوی جامعیت داشته و مشکلات موارد بالا را ندارد. بنابراین، آشکارسازی افکار و خواسته‌های درونی با هر وسیله، معنای مختار برای ریشه «ک-ل-م» است. بر این اساس، معنای «کلمه»، آشکارسازی سخن است.

۲-۳. معنای لغوی «باقیه»

واژه «باقیه» اسم فاعل از ریشه «ب-ق-ی» است. ریشه «ب-ق-ی» ۲۱ بار در قرآن بکار رفته و لغویان قرآن‌پژوه، گوهر معنایی آن را دوام وجودی چیزی دانسته‌اند که دلالت بر ثبات آن بر حالت اولیه داشته و فناپذیر است.^۶ در این صورت، طبیعتاً اسم فاعل آن به معنای «پایدار»، «جاودان» و «پاینده» است.

۴. مفهوم «کلمه باقیه» در تفاسیر

آراء مفسران درباره معنای «کلمه باقیه» در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»، به قرار زیر است:

۴-۱. تفسیر «کلمه باقیه» به «اسلام»

برخی از مفسران «کلمه باقیه» را به معنای اسلام ناب و تسلیم محض در برابر اراده الهی تفسیر کرده‌اند. این گروه برآن‌اند که کلمه جاودان، چیزی جز اسلام فراگیر که تمام زوایای زندگی را دربرمی‌گیرد، نیست. با این نگاه، ذریه حضرت ابراهیم (ع) با توحید در اندیشه، عبادت و رفتار، الگویی اصیل و ماندگار برای اندیشه‌ها و اقدامات بشری به وجود خواهند آورد. از نظر این دسته، تنها با تحقق این اسلام است که جریان هدایت الهی - که از بدو آفرینش در فطرت انسان جاری است - توان بازگرداندن گمراهان به سوی حق را خواهد داشت. این حرکت تعالی‌بخش تا روز قیامت در میان ذریه حضرت ابراهیم (ع) تداوم خواهد یافت و همواره از نسل ایشان، افراد موحد و خداپرست ظهور خواهند کرد و دیگران را از شرک به توحید و اسلام دعوت خواهند کرد.^۷

۴-۱-۱. دلایل دیدگاه

این دسته از مفسران برای اثبات دیدگاه خود به آیاتی استناد کرده‌اند که در آن‌ها به تقاضای حضرت ابراهیم (ع) مبنی بر بقای اسلام در ذریه وی و اجابت آن از سوی خداوند اشاره شده است. این موارد شامل آیه «وَرَبَّنَا اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةً لَكَ»،^۸ آیه «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۹ و آیه «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ»^{۱۰} می‌شوند. طبق این دسته از آیات، حضرت ابراهیم (ع) همواره خواستار استمرار اسلام در نسل خود بودند و خداوند نیز این خواسته را اجابت کرد. باین حال، برخی از مدافعان این نظر برآن‌اند که فاعل جعل کلمه، خود حضرت ابراهیم (ع) است؛ چراکه طبق آیه «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^{۱۲} حضرت ابراهیم (ع) کلمه اسلام را به عنوان «وصیت» در میان فرزندان خود قرار داد تا شاید به سوی آن بازگردند و هر مدت یک‌بار، به آن مراجعه کنند.^{۱۳} درهرحال، با توجه به آیات قبل از آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»، می‌توان گفت که این «کلمه باقیه» مربوط به بقای آئین اسلام در نسل حضرت ابراهیم (ع) است.^{۱۴}

تحلیل و نقد

درباره تفسیر فوق، ملاحظاتی به شرح زیر وجود دارد:

۶. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲۷۶/۱؛ راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ۷۲؛ مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۳۴۳/۱؛ حسن جبل، المعجم الإشتقاقی الموصول لألفاظ القرآن الکریم، ۱۵۴.

۷. نک: طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷۹/۲۰؛ نک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۹۴/۹؛ قطب‌الدین راوندی، فقه القرآن، ۳۱۵/۲-۳۱۶؛ فضل‌الله، تفسیر من وحی القرآن، ۲۸/۱۷.

۸. بقره: ۱۲۸.

۹. بقره: ۱۳۱.

۱۰. حج: ۷۸.

۱۱. نک: طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷۹/۲۰؛ نک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۹۴/۹؛ نک: ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵۲/۵.

۱۲. بقره: ۱۳۲.

۱۳. قطب‌الدین راوندی، فقه القرآن، ۳۱۵/۲-۳۱۶؛ نک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹۶/۱۸.

۱۴. مکارم‌شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۴/۲۱.

الف) طبق ظهور آیه، «کلمه» با ضمیر «ها» در «جعلها» این همانی دارد؛ لذا اگر کلمه پاینده را «اسلام» بدانیم، باید این کلمه را در آیات سابق به عنوان مرجع ضمیر «ها» مشاهده کنیم؛ حال آنکه، در آیات سابق، چنین مفهومی ذکر نشده است؛ مگر آنکه این آیه را منفک از سیاق بدانیم و این گونه استدلال کنیم که با توجه به آگاهی مخاطب از مرجع ضمیر (درخواست حضرت ابراهیم (ع) برای اسلام ذریه خود)، خداوند آن را ذکر نکرده است. یا اینکه، کلمه «اسلام» را «مقدر» بدانیم و چنین استدلال کنیم که این مفهوم از سیاق کلی آیات سورة زخرف قابل دریافت است. به این صورت که عبارات «برائت از شرک»، «خالقیت خداوند» و «هدایت او»، همگی به اسلام اشاره دارند.

با این حال، باید دقت داشت که اولاً «اسلام» مفهومی کلی دارد و بالتبع هر عنصر دیگری بجز این سه مورد هم در آیه ذکر شده بود، می توانست گفت که منظور از آن ها «اسلام» است؛ به واقع، اختصاص کلمه پاینده به «اسلام»، عملاً باعث کمرنگ شدن تأکید اصلی آیه می شود. ثانیاً در ارجاع ضمیر، اولویت با ظاهر کلام است، نه امر مقدر؛ ثالثاً از نظر قواعد زبان شناسی، «اسلام» به عنوان کلمه ای مذکر، نمی تواند ضمیر مؤنث را به خود اختصاص دهد؛ مگر با ارائه استدلال مستدل و منطقی. این دسته از مفسران برای برون رفت از این مشکل، راهکاری ارائه نداده اند.

ب) با بررسی آیات قرآن، روشن می شود که حضرت ابراهیم (ع) سه نوع درخواست از خداوند برای ذریه خود داشته و این گونه نیست که تنها درخواست اسلام شده باشد. درخواست های ایشان از خداوند برای ذریه خود در آیه «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» استمرار «اسلام»، در آیه «وَاجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَى أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^{۱۵} استمرار برائت از شرک و در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»^{۱۶} استمرار «امامت» معرفی شده است. در تفاسیر مدافع این نظر، یا هیچ اشاره ای به دو درخواست دیگر نشده و یا در صورت اشاره، دلیلی برای گزینش «اسلام» یا راهکاری برای جمع میان آن ها اقامه نشده است.

ج) در بررسی فاعلیت حضرت ابراهیم (ع) در جعل، باید توجه داشت که وصیت و سفارش، با مفهوم «جعل» تفاوت اساسی دارد؛ خواستن و توصیه، الزاماً به معنای ایجاد و تحقق نیستند.^{۱۷} به ویژه اینکه، طبق آیه «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۱۸} - که بیانگر وجود افراد ظالم در نسل حضرت ابراهیم (ع) است -، این پرسش مطرح می شود که اگر خود حضرت ابراهیم (ع) کلمه جاودان را در نسل شان قرار داده اند، چگونه همه ذریه خود را برخوردار از این موهبت قرار نداده اند؟ این امر نشان می دهد که فاعلیت در اینجا نمی تواند به حضرت ابراهیم (ع) نسبت داده شود؛ بلکه در ارتباط با ایشان بوده و به طور مستقیم به اراده خداوند بر می گردد. بنابراین آنچه ذکر شد، تفسیر «کلمه باقیه» به «اسلام» دقیق ارزیابی نمی شود.

۴-۲. تفسیر «کلمه باقیه» به «توحید»

تعداد زیادی از مفسران «کلمه باقیه» را به «کلمه توحید»، یعنی «لا إله إلا الله»، تفسیر کرده اند. این مفسران بر این باورند که جوهره اصلی توحید، به عنوان کلمه ای جاودان، در نسل حضرت ابراهیم (ع) به امانت نهاده شده است.^{۱۹} با این حال، اینکه فاعل جعل مذکور در آیه چه کسی است، اتفاق نظری در میان این مفسران وجود ندارد؛ زمخشری، ابن عاشور و مغنیه فاعل را خود «حضرت ابراهیم (ع)» (عطف آیه به کلمات سابق ایشان) ذکر کرده و سایر مفسران، فاعل را «خداوند» (در مقام اجابت دعاهای حضرت) معرفی کرده اند. در هر حال، معنای آیه چنین می شود که او توحید را کلمه ای ماندگار در نسلش قرار داد و از این رو، یکتاپرستی همیشه در نسل حضرت ابراهیم (ع) باقی خواهد ماند و موحدان نسل او، پیوسته مشرکان را به توحید دعوت کرده^{۲۰} و امام و حجت بر مخلوقات خواهند بود.^{۲۱}

۱۵. ابراهیم: ۳۵.

۱۶. بقره: ۱۲۴.

۱۷. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۷/۱۸.

۱۸. بقره: ۱۲۴.

۱۹. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۷۹۳/۳؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳۸/۲۰؛ ماتریدی، تأویلات أهل السنة، ۱۶۱/۹؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۹۴/۹؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲۴۶/۴؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۶۹/۹؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۶۵/۴؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵۲/۵؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۶۲۹/۲۷؛ جرجانی، جلاء الأذهان و جلاء الأحران (تفسیر گازر)، ۴۳/۹؛ کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ۲۴۴-۲۴۳/۸؛ ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۲۳۹/۲۵؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۶/۱۸؛ مغنیه، التفسیر الکشاف، ۵۵۴/۶.

۲۰. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲۴۶/۴؛ کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ۲۴۴-۲۴۳/۸؛ مغنیه، التفسیر الکشاف، ۵۵۴/۶.

۲۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳۸۷/۴.

این دسته از مفسران برای دیدگاه خود دلایلی به شرح زیر اقامه کرده‌اند:

الف) با توجه به ظهور آیه، مرجع ضمیر «ها» در «جعلها» به مقول قول حضرت ابراهیم (ع) که متضمن توحید است، برمی‌گردد. با این توضیح که برخی توحید را از عبارت «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ» برداشت کرده،^{۲۲} برخی دیگر، آن را از عبارت «إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی» دریافت نموده^{۲۳} و برخی دیگر نیز به صورت تجمیعی، آن را از «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی»^{۲۴} استنباط کرده‌اند.^{۲۵} بر این اساس، مقول قول حضرت ابراهیم (ع)، کلمه توحید است و ضمیر مفعولی در «جعل» به آن برمی‌گردد و به استناد سیاق آیه، مراد از کلمه، همین توحید است.

ب) در برخی از روایات، از قتاده، مجاهد و سدی نقل شده که آن‌ها مراد از کلمه باقیه را «لا إله إلا الله» ذکر کرده و لذا برخی از مفسران ضمیر «ها» را عائد به آن دانسته‌اند.^{۲۶}

ج) خداوند بخاطر اجلال، تنزیه و رفعت مقام حضرت ابراهیم (ع) در صبر و طاعت، وصیت وی مبنی بر استمرار توحید در نسلش را به عنوان کلمه باقیه قرار داد.^{۲۷}

د) جعل و قرار گرفتن برائت از مشرکان (توحید) به عنوان کلمه باقیه در عقبه حضرت ابراهیم (ع)، استجابت دعای ایشان در آیه «وَاجْبُنِی وَبَنِی أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» است که از خداوند متعال تقاضا کردند «من و فرزندانم بت‌ها دور بدار».^{۲۸}

هـ) این دسته در پاسخ به این سؤال که چگونه ضمیر مؤنث «ها» به جمله پیشین با فاعل مذکر «حضرت ابراهیم (ع)» برمی‌گردد، چنین می‌گویند که این مؤنث‌آوری برای اشاره به تأویل مرجع ضمیر به «کلمه» است؛ چراکه طبق ظهور آیه، مفعول دوم «جعل»، لفظ «کلمه» است.^{۲۹} توضیح آنکه، در فرهنگ عربی، هرگاه یک بیان یا یک جمله به عنوان شعار یا کلامی فراگیر در ذهن‌ها نقش ببندد، از آن به «کلمه» تعبیر می‌شود. این اصطلاح در منابع دینی نیز سابقه دارد؛ مانند بیان رسول‌الله (ص) که فرمودند: «صادقانه‌ترین کلمه‌ای که یک شاعر ابراز داشته، کلمه لبید است: «أَلَا كُلُّ شَیْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ»». یا جمله «لا اله الا الله» که به عنوان «کلمه الإسلام» شناخته می‌شود و یا کفر در آیه «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ»^{۳۰} که از آن با عنوان «کلمه الکفر» یاد می‌شود.^{۳۱} این کاربرد در قرآن کریم نیز به وضوح مشاهده می‌شود؛ آنجا که خداوند در پاسخ به درخواست کافران که گفتند: «قَالَ رَبِّ اِزْجِعُونِ * لَعَلِّیْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِیْمَا تَرَكْتُ»، با تأکید بر بی‌فایده بودن این تقاضا، چنین می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا».^{۳۲} در این آیه، خداوند به جای استفاده از واژه «کلام» یا «جمله»، از «کلمه» بهره برده است تا عمق و تأثیرگذاری این بیان در ذهن مخاطب برجسته شود.^{۳۳} درباره حضرت ابراهیم (ع) هم باید توجه داشت که بیان برجسته و فراگیر ایشان، برائت از شرک و توحیدگرایی بود و لذا خداوند در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، از آن به «کلمه» تعبیر فرمود. بنابراین خداوند از ضمیر مؤنث استفاده نمود تا به کلمه بودن توحید اشاره نماید؛ وگرنه خود مرجع ضمیر مذکر است.

تحلیل و نقد

درباره نظر این دسته از مفسران نیز ملاحظات زیر وجود دارد:

۲۲. ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵۲/۵؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۶/۱۸.

۲۳. قرطبی، الجامع الأحکام القرآن، ۷۷/۱۶؛ شوکانی، فتح القدیر، ۶۳۳/۴.

۲۴. زخرف: ۲۶-۲۷.

۲۵. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳۸/۲۰؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲۶۴/۴؛ ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۲۳۹/۵.

۲۶. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷۹/۲۰؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۹۴/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۶۹/۹؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵۲/۵؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۶/۱۸.

۲۷. طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۹۳/۹.

۲۸. نک: قرطبی، الجامع الأحکام القرآن، ۷۷/۱۶ به نقل از ابن عربی؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۶/۱۸؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۴/۲۱.

۲۹. ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۲۳۹/۲۵.

۳۰. توبه: ۷۴.

۳۱. ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۲۳۹/۲۵.

۳۲. مؤمنون: ۱۰۰.

۳۳. ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۲۳۹/۲۵.

الف) اینکه در فرهنگ عربی از يك يا چند جمله به «کلمه» تعبیر می‌شود و شواهد قرآنی و روایی نیز آن را تأیید می‌کند، تردیدی وجود ندارد؛ لذا تفاسیر مدافع این نظر هم مراد از «کلمه» را جملاتی مانند «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ»^{۳۴} یا «إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی»^{۳۵} و یا «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی»^{۳۶} بیان کرده‌اند.

ب) توحید با نفی شرک، یعنی «لا اله» و اثبات خداوند، یعنی «الا الله» کامل می‌شود. در این صورت، طبیعتاً ارجاع ضمیر «ها» به «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ» یا «إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی»، مفهوم توحید را به‌طور کامل منعکس نمی‌کند. در مقابل، ارجاع ضمیر به «إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی»، منعکس‌کننده همه توحید است.^{۳۷}

ج) مراجع مذکور برای ضمیر «ها» یا واژه مذکور «توحید» است و یا به جملاتی اشاره دارد که مؤنث نیستند. به واقع، جمله به خودی خود، نه مذکر است و نه مؤنث؛ آنچه تذکیر و تأنیث یک جمله را مشخص می‌سازد، مواردی مانند فاعل و مبتدای جمله هستند. در مراجع گفته شده برای ضمیر، حضرت ابراهیم (ع) فاعل است که مذکر بوده و طبیعتاً نمی‌توان ضمیر مؤنث «ها» را به آن جملات برگرداند؛ مگر با اقامه دلیل، به مانند ابن عاشور. در این میان، گرچه توجیه ابن عاشور در مؤنث آمدن ضمیر (اشاره کردن به واژه «کلمه») قابل توجه است؛ لکن اگر هدف آیه نشان دادن مشهوریت عبارت ابراهیمی به‌عنوان یک «کلمه» باشد، باید توجه داشت که این معنا با استفاده از ضمیر مذکر «ه» نیز قابل انتقال است؛ چراکه ارتباط سیاقی میان جملات به وضوح نشان می‌دهد که عبارت ابراهیمی و «کلمه» با یکدیگر این‌همانی دارند. لذا اگر هدف این امر می‌بود، به نظر می‌رسد که دیگر نیازی به تغییر جنس ضمیر نبود تا لازمه آن، عدم تطابق با مرجع ضمیر شود. همه این موارد نشان می‌دهد که این مؤنث‌آوری نیازمند دلیل نحوی معتبر است.

د) مطابق اصول نحوی پذیرفته‌شده، ضمیر همواره به نزدیک‌ترین مرجع ارجاع می‌شود، مگر آنکه بافت زبانی و قرائن موجود در کلام، دلیل آشکاری برای عدول از این قاعده در بر داشته باشند که نتوان ضمیر را به نزدیک‌ترین مرجع برگرداند. با این حال، در این نظریه، پدیده ادبی نامتعارفی رخ داده است؛ به این صورت که ضمیر به جای ارجاع به نزدیک‌ترین مرجع، یعنی «فأینه سیهدين»، به مفهوم «توحید» در فاصله مکانی دورتر ارجاع شده است.

هـ) گرچه برخی از مفسران مذکور به روایتی برای اثبات نظریه توحید تمسک جسته‌اند؛ اما روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد که متضمن تفسیر «کلمه باقیه» به «امامت» هستند؛ امری که مفسران طرفدار نظریه فوق یا به آن اشاره‌ای نداشته‌اند و یا در صورت اشاره، هر دو قول را بدون دلیل تأیید کرده‌اند و یا با این توجیه که مفهوم امامت زیرمجموعه توحید است،^{۳۸} از آن عبور کرده‌اند. این در حالی است که تمام آموزه‌های دینی از توحید ناشی می‌شوند و این‌گونه نیست که فقط امامت از آن منبعث شده باشد تا روایات متعدد صادره در این خصوص را این‌گونه توجیه نماییم. برخی نیز برآن‌اند که امامت و ولایت، تأویل آیه هستند؛ چراکه در آیات سابق، این الفاظ ذکر نشده‌اند.^{۳۹} این در حالی است که همین نقد هم به نظریه توحید وارد است؛ چراکه در آیات سابق صریحاً کلمه توحید ذکر نشده و مفسران با تحلیل به این‌همانی آیات سابق و توحید رسیده‌اند. بنابراین عدم ذکر «ولایت»، لزوماً به این معنا نیست که مراد از کلمه، «امامت» نیست؛ چراکه گاهی می‌توان ضمیر را به مفهوم مستفاد از جملات سابق ارجاع داد.

و) یکی دیگر از مشکلات این نظریه (مانند نظریه سابق)، آن است که بر اساس آیه‌ای از قرآن، جعل کلمه باقیه را پاسخی به دعای حضرت ابراهیم (ع) مبنی بر استمرار «برائت از شرک» در میان ذریه خود ذکر کرده‌اند و از بررسی دو درخواست دیگر ایشان برای ذریه خود استنکاف ورزیده‌اند. عدم توجه به این بحث، تحلیل نهایی را ناتمام ساخته و موجب می‌شود که تصویر دقیقی از آیه محل بحث و درخواست‌های حضرت ابراهیم (ع) به‌دست نیاید.

۳۴. ابن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵/۵۲؛ مغنیه، التفسیر الکاشف، ۶/۵۵۴؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۸/۹۶.

۳۵. قرطبی، الجامع الأحکام القرآن، ۱۶/۷۷؛ شوکانی، فتح القدیر، ۴/۶۳۳.

۳۶. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۲۰/۳۸؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۴/۲۶۴؛ ابن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر، ۵/۲۳۹.

۳۷. صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ۲۶/۲۹۸-۲۹۹.

۳۸. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲۱/۴۵.

۳۹. صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ۲۶/۳۰۱.

ی) برای واژه «عقب» در آیه محل بحث قیدی ذکر نشده است. در این صورت، چنین برداشت می شود که جاودانگی کلمه توحید، متعلق به همه ذریه اوست. این در حالی است که طبق آیه «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، بخشی از ذریه وی ظالم بودند و می دانیم بنابر آیه «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»،^{۴۰} شرک ظلمی بزرگ محسوب می شود. آیه ای هم که بتوان با آن، این اطلاق را مقید نمود، یافت نمی شود و سیاق آیات «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» نیز اشاره ای ندارد که منظور از «عقب»، ماندگاری کلمه توحید در بخشی از ذریه حضرت ابراهیم (ع) است.

بنابر آنچه ذکر شد، تفسیر «کلمه باقیه» به «توحید» دقیق ارزیابی نمی شود.

۴-۳- تفسیر «کلمه باقیه» به «امامت»

گروهی دیگر از مفسران مقصود از «کلمه باقیه» در نسل حضرت ابراهیم (ع) را به «امامت» تعبیر کرده اند.^{۴۱} بر این اساس، خداوند امامت را به عنوان یک میراث جاودانه در نسل ابراهیم (ع) قرار داده است.^{۴۲} این دیدگاه بر تداوم رهبری معنوی و هدایت الهی در ذریه ابراهیم (ع) تاکید دارد که از طریق امامان و جانشینان برگزیده الهی به نسل های بعد منتقل می شود.

۴-۳-۱. دلایل دیدگاه

دلایلی که این گروه از مفسرین بر مدّعی خویش اقامه کرده اند، عبارت است از:

الف) طبق آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، حضرت ابراهیم (ع) از خداوند درخواست استمرار «امامت» در ذریه عادل خود را کرد و خداوند هم آن را اجابت نمود. بنابراین، آنچه که به عنوان «کلمه باقیه» در ذریه حضرت ابراهیم جعل شد، همین امامت بود.^{۴۳}

ب) در برخی از روایات مانند «الكلمة الباقية في عقبه هي الإمامة إلى يوم الدين عن إبي عبد الله (ع)»، به صراحت «کلمه باقیه» به «امامت» تفسیر شده است و چنین آمده که این کلمه تا روز قیامت در نسل حضرت ابراهیم (ع) جاودان خواهد بود.^{۴۴} همچنین، برخی در مقام بیان بقای امامت تا قیامت به این روایت استناد ورزیده اند: «اگر زمین از حجت خالی شود، با اهلش فرو می رود و بر اهلش به طوفان می آید؛ چه به صورت آشکار و مشهود و چه به صورت غایب و مستور».^{۴۵}

ج) مرجع ضمیر «ها» در «جعلها» به «سیهیدین» در آیه قبل از خود برمی گردد.^{۴۶} منطق پشتیبان اینکه، طبق آیه «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»،^{۴۷} برای هر قومی هدایت گری وجود دارد^{۴۸} و روشن است که وظیفه امام، هدایت مردم در دو بُعد ملکوت و واقعیت اعمال است. به واقع با هدایت شدن امام، وی مردم را به سوی خدا سوق داده و به درجات قرب الهی نزدیک ساخته و عمل مردم را متناسب با شایستگی شان، به منزلت موردانتظار نائل می سازد. روشن است که حقیقت هدایت از خداوند می باشد و هدایت امام نیز تجلی هدایت الهی است. با این نگاه، هدایت نازل شده از جانب خداوند، ابتدا شامل خود امام شده و سپس از طریق او به دیگران افاضه می شود. بنابراین، ضمیر «ها» به «سیهیدین» به عنوان مهم ترین وظیفه امام برمی گردد. آنچه این معنا را تأیید می کند، بی قید آمدن «فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» است که هم شامل هدایت خود امام و هم مراتب دیگر می شود؛ با این دقت که هدایت امام، کامل ترین مرتبه هدایت است.^{۴۹} استدلال برخی دیگر چنین است که هدایت مذکور در آیه، عمومی نیست؛ بلکه هدایت خاصی است؛ چراکه حضرت ابراهیم (ع) در اینجا تعبیر «سیهیدین / سیهیدینی» را به کار برده که مستفاد از آن،

۴۰. لقمان: ۱۳.

۴۱. نک: ماتریدی، تأویلات أهل السنة، ۱۶۱/۹؛ نک: طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۶۹/۹؛ طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ۶۵/۴؛ جرجانی، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر)، ۴۳/۹؛ کاشانی، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ۲۴۳/۸-۲۴۴؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۰۶/۱۸؛ طیب، اطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ۲۲/۱۲.

۴۲. طیب، اطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ۲۲/۱۲.

۴۳. نک: ماتریدی، تأویلات أهل السنة، ۱۶۱/۹ به نقل از ابن عربی؛ نک: قرطبی، فتح القدیر، ۷۷/۱۶ به نقل از ابن عربی؛ طیب، اطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ۲۲/۱۲.

۴۴. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۶۹/۹؛ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۰۶/۱۸؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۵/۲۱.

۴۵. طیب، اطيّب البیان فی تفسیر القرآن، ۲۲/۱۲.

۴۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۵/۲۱؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ۳۰۱/۲۶.

۴۷. رعد: ۷.

۴۸. ماتریدی، تأویلات أهل السنة، ۱۶۱/۹.

۴۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۰۶/۱۸.

هدایتی برای خود در آینده و بعد از هدایت مذکور در آیه «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ»^{۵۰} است. به عبارتی دیگر، این هدایت، همان هدایت ابراهیمی یا هدایت ولایتی است که در نسل او پابنده ماند.^{۵۱} در هر حال، می توان چنین گفت که حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است.^{۵۲}

تحلیل و نقد

در باره تفسیر یاد شده ملاحظاتی به شرح ذیل وجود دارد:

الف) مشابه دو نظریه سابق، اولاً در این نظریه تنها به یک درخواست حضرت ابراهیم (ع) برای ذریه خویش مبنی بر «امامت» اشاره شده و عملاً تحلیل دو درخواست دیگر مغفول واقع شده است. ثانیاً مرجع ضمیر، جمله «سیهیدین» بیان شده که فاعل آن نیز ضمیر مذکر «هو» است و طبیعتاً نمی توان ضمیر «ها»ی مؤنث را به جمله ای برگرداند که فاعل آن مذکر است. ثالثاً برای واژه «عقب» در آیه محل بحث قیدی ذکر نشده و طبیعتاً چنین برداشت می شود که جاودانگی کلمه امامت، مربوط به همه نسل اوست.

ب) با وجود اطلاق «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ» و شمول امر هدایت برای امام و مراتب دیگر آن، باید دقت داشت که سیاق این دسته از آیات، دلالت روشنی بر این ارتباط ندارد. در آیه «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ»، حضرت ابراهیم (ع) هدایت را برای شخص خود طلب می کند؛ حال آنکه، خداوند در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»، کلمه [امامت] را در نسل او باقی قرار می دهد. به بیان دیگر، آیه «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ» مستقیماً به نسل حضرت اشاره ندارد تا بتوان امتداد آن را در آیه بعدی جستجو کرد و نتیجه گرفت که هدایت خاص امام، همان کلمه باقی در نسل اوست. به این ترتیب، ارتباط بین این دو آیه به وضوح برقرار نمی شود و استدلال بر یگانگی حقیقت امامت و هدایت از این طریق، محل اشکال است.

۴-۵. نظریه مختار

گرچه هر کدام از نظریه های مذکور از جهاتی دارای ضعف هستند؛ لکن به نظر می رسد نظریه «امامت» با لحاظ برخی اصلاحات، تقویت استدلال ها و ارائه دلایل بیشتر، تفسیر دقیق تری از آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» باشد. پیش از بحث، باید تأکید کرد که با توجه به مطالب پیشین، «کلمه»، «ضمیر» و «مرجع ضمیر» با یکدیگر این همانی دارند. دلایل اثبات نظریه امامت به همراه پاسخ نقدهای مذکور در عنوان سابق، عبارت است از:

الف) مرجع ضمیر «ها»: طبق قواعد زبان عربی، ضمیر به نزدیک ترین مرجع خود برمی گردد که در اینجا «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ» است. با این حال، باید دقت داشت که ضمیر در این آیه به ظاهر کلام بر نمی گردد؛ بلکه به مفهوم مستفاد از آن یعنی «هدایه» که واژه ای مؤنث است، برمی گردد. حتی اگر فرض کنیم که این ضمیر به خود «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ» برمی گردد، با دلیل نحوی، می توان چنین پاسخ داد که اساساً فعل «جعل» به صورت دو مفعولی به کار می رود و در صورتی که مفعول دوم آن نقش صفت را ایفا کند، تطابق جنس در میان دو مفعول الزامی است. در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» نیز فعل «جعل» دو مفعول دارد: «ها» به عنوان مفعول اول و «کلمه» به عنوان مفعول دوم. با توجه به نقش صفتی «کلمه»، ضمیر باید به صورت مؤنث ظاهر شود تا با جنس مفعول دوم هماهنگی داشته باشد؛ برخلاف عبارت قرآنی «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»^{۵۳} که به صورت «... قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقَّةً» نیامده است؛ چراکه «حقاً» صفت نیست؛ بلکه مفعول مطلق تأکیدی است و در این حالت، نیازی به تطابق میان جنس دو مفعول نیست. با این بیان، پاسخ بخش دوم نقد اول نیز داده می شود.

ب) دلایل قرآنی: طبق آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^{۵۴} و آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^{۵۵} هدایت خاص امام به وسیله خداوند است و می توان چنین برداشت کرد که هدایت، به امام تعلق می گیرد و به نوعی، این دو با یکدیگر این همانی دارند. لذا اگر حضرت ابراهیم (ع) فرمودند «فَائِنَهُ سَيَهْدِينِ»، در واقع مهم ترین وظیفه امام را از خداوند خواسته اند که اگر آن حاصل شود، عملاً امامت هم تحصیل شده است. از این جهت، می بینیم که خداوند در شأن حضرت ابراهیم (ع) چنین فرمودند: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^{۵۶}. در ادامه،

۵۰. شعراء: ۷۸.

۵۱. صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ۳۰۱/۲۶.

۵۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۵/۲۱.

۵۳. یوسف: ۱۰۰.

۵۴. انبیاء: ۷۳.

۵۵. سجده: ۲۴.

۵۶. بقره: ۱۲۴.

حضرت، این مقام را برای فرزندان خود نیز درخواست کردند: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» که خداوند با بیان «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، بخشی از ذریه وی را بهره‌مند از عهد خود ذکر کرد. لذا در آیات «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»،^{۵۷} «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا»^{۵۸} حدیث «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ الْإِمَامَ»^{۵۹} و...، به استمرار امامت و هدایت خاص خداوند در ذریه ایشان تصریح شده است. بنابراین گرچه ظهور آیه «فَإِنَّهُ سَيَّهْدِينِ» اشاره دارد که حضرت ابراهیم (ع) هدایت خاصه الهی را برای خود خواسته‌اند؛ لکن با دعای ایشان و اجابت آن از ناحیه خداوند، هدایت و امامت در بخشی از ذریه وی نیز استمرار یافت. با این بیان، پاسخ نقد دوم نیز داده می‌شود.

همچنین، روشن می‌شود که مقصود از «عقب» در آیه ۲۸ سوره زخرف، همه نسل حضرت ابراهیم (ع) نیست؛ بلکه مراد، ذریه‌ای خاص و برگزیده از نسل حضرت ابراهیم (ع) است که شایستگی حمل و حفظ آن «کلمه» را داشته‌اند. از این رو، اگر «کلمه باقیه» را همان حقیقت هدایت و امامت بدانیم، طبیعی است که این حقیقت در نسل حضرت ابراهیم (ع) به طور عام باقی نمانده و در گروهی خالص و غیرظالم از فرزندان او استمرار یافته است. این برداشت، در پرتو آیات دیگری از قرآن نیز تقویت می‌شود. نخست، آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ» است که در آن تصریح شده نبوت و کتاب به عنوان دو عنصر اصلی هدایت الهی، تنها در نسل اسحاق و یعقوب (و نه تمام فرزندان حضرت ابراهیم (ع)) قرار داده شده‌اند. دوم، آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» است که در آن از آل ابراهیم (و نه همه نسل او) به عنوان برگزیدگان خاص الهی یاد شده است؛ چراکه واژه «اصطفی» به معنای گزینش پاک و معنوی است.^{۶۰} و این گزینش، عام نبوده و ناظر به گروهی خاص از نسل ابراهیم است که در مسیر هدایت الهی باقی مانده‌اند. با این بیان، پاسخ بخش سوم نقد اول نیز داده می‌شود.

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره زخرف و آیه ۱۲۴ سوره بقره، هم‌راستا با یکدیگر، در پی تبیین یک «سیر تکاملی» هستند. در آیه ۱۲۴ بقره، حضرت ابراهیم (ع) با پیمودن طریق بندگی و انجام تکالیف الهی (مانند برائت از شرک)، به مقام والای امامت و هدایت نائل گشتند و این فیض الهی در ذریه ایشان نیز استمرار یافت.^{۶۱} به همین سبب، در آیات ۲۶ تا ۲۸ زخرف، حضرت ابراهیم (ع) با تبری از شرک، به عهد الوهیت وفا نمود و در نتیجه، هدایت خاص الهی شامل حال ایشان و نسل‌شان شد. این هم‌سویی نشان می‌دهد که پیمودن مسیر توحید، شرط لازم برای دستیابی به امامت و هدایت است؛ خصوصاً اینکه، حضرت ابراهیم (ع) در اواخر عمر خود به مقام امامت رسیدند.^{۶۲} بر این اساس، ظاهراً دو درخواست دیگر حضرت ابراهیم (ع) مبنی بر داشتن ذریه مسلمان و موحد، یا مقدمه رسیدن به امامت هستند و یا ناظر به همه نسل ایشان است که در قبل از امامت از خداوند درخواست کردند. بنابراین تفسیر «کلمه باقیه» به «اسلام» و «توحید» ناتمام ارزیابی می‌شوند. ضمن اینکه، با تحلیل قرآنی فوق، پاسخ بخش نخست نقد اول نیز داده می‌شود.

در کنار همه این‌ها و در پاسخ به اینکه چرا از هدایت خاص و امامت حضرت ابراهیم (ع) تعبیر شده است، می‌توان به اصل استدلال ابن‌عاشور توجه داشت که هدایت خاص و امامت حضرت ابراهیم (ع) از چنان سطح بالایی از اشتهار و برجستگی برخوردار بوده است که خداوند از آن به «کلمه» تعبیر فرموده است.

ج) دلایل روایی: در تفسیر آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» روایات متعددی با ادبیات‌های متفاوتی وارد شده است.^{۶۳} که همگی بر یک معنای کلی دلالت دارند: منظور از «کلمه باقیه»، استمرار و بقای «امامت» در نسل و ذریه حضرت ابراهیم (ع) است. در این روایات، به

۵۷. انبیاء: ۷۲-۷۳.

۵۸. انعام: ۸۴.

۵۹. کلینی، الکافی، ۴/۴۶۶.

۶۰. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ۴۴۸.

۶۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۲۷۰.

۶۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۲۶۷.

۶۳. خزاز رازی، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ۸۶-۸۷؛ ۱۳۶-۱۳۷؛ ابن بابویه، الخصال، ۳۰۵/۱؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ۲۰۷/۱؛ ابن بابویه، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ۲/۲۲۳؛ ۴۱۶-۴۱۷؛ طوسی، الغيبة، ۱۸۹؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مشابیه القرآن و مختلفه، ۴۷/۲؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل‌أبی طالب علیهم السلام، ۱/۲۴۸؛ ۴/۴۶؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ۱/۶۵؛ استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ۵۴۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۷۹/۲۴ و ۱۸۰؛ ۲۴۹/۲۵ و ۲۵۳؛ ۳۱۵/۳۶ و ۳۳۱-۳۳۲.

اهل بیت به عنوان مصداق این آیه و به طور خاص بر تداوم امامت در نسل پاک امام حسین (ع) نیز تأکید شده است. همچنین، تمسک به قرآن کریم و پیروی از امامان معصوم و جانشینان بر حق رسول الله (ص) به عنوان عامل هدایت، رستگاری و مصونیت از گمراهی برای پیروان ایشان معرفی شده است.

ناظر به بحث محتوایی این احادیث، بررسی تفاسیر روایی شیعی نشانگر این است که این تفاسیر همه روایات فوق یا موارد مذکور در کتب مشهور را در ذیل آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» ذکر کرده اند^{۶۴} و در آیات مشتمل بر «کلمات» یا «کلمه»، تصریح دارند که مراد از آن ها امامت یا امیرالمؤمنین است و دلیل آن را هم آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» ذکر می کنند.^{۶۵} همچنین، ابن شهر آشوب در مقام بحث از اولاد و با استناد به همین آیه، چنین می گوید که «انسان با داشتن فرزندان در نسل خود مورد احترام است؛ همان طور که خداوند متعال ابراهیم را شرافت داد و نبوت و امامت را تا روز قیامت در نسل او قرار داد.»^{۶۶} در طول همین نگاه، صدرالدین شیرازی در شرح اصول کافی نیز چنین می گوید: «همانا جانشینان و اوصیاء و امامان امت او پس از رسول الله، ۱۲ امام به تعداد نقیبان بنی اسرائیل هستند. دین به واسطه آنان استوار و پابرجا و اسلام به واسطه آنان پایدار و مستقیم خواهد بود تا آنگاه که قیامت برپا شود. و همانا خداوند متعال امامت را در نسل حسین (علیه السلام) قرار داد و این همان سخن خدای عزّ و جلّ است که فرمود: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ».^{۶۷}

ناظر به بحث اسناد، باید توجه داشت که بررسی سند همه روایات مذکور در این مجال ممکن نیست؛ لذا تنها دو مورد از آن ها به شرح زیر بررسی می شود:

روایت اول: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ: ...^{۶۸}

آراء رجالیان درباره روایان این حدیث، به قرار زیر است:

- محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق): شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة^{۶۹}؛
- مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ الْكَلْبِيُّ: مهمل در کتب رجالی؛ از مشایخ شیخ صدوق، ترضی شیخ صدوق در همه موارد و بالتبع، موثق بودن وی^{۷۰}؛
- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيُّ: ثقة^{۷۱}، عارف بالأخبار^{۷۲}؛
- الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ [الهمدانی]: جلیل القدر^{۷۳}، وکیل امام در منطقه آذربایجان، ملاقات با امام رضا، امام هادی و امام حسن عسکری (ع)، اختصاص خود به امام و مورد عنایت او^{۷۴}؛
- إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَوِينِيُّ: مهمل^{۷۵}؛

۶۴. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳۸۷/۴-۳۸۸؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۸۵۲/۴-۸۵۶؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۵۹۶/۴-۵۹۷.

۶۵. قمی، تفسیر القمی، ۱/۱۶۴ و ۳۱۴؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۲/۲۶۳ و ۳/۴۲۳؛ ۸۵۲/۴-۸۵۶.

۶۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ۱۹۵/۲.

۶۷. صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ۴۸۰/۲.

۶۸. ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۳۲۳/۱.

۶۹. نجاشی، رجال النجاشی، ۳۸۹.

۷۰. «لیس له ذکر فی کتب الرجال لکن کونه من مشایخ الصدوق و ترضیه علیه اینما ذکره یغنینا عن طلب التتبعص بوثاقته لما سبقناه فی محله من اغناء شیخوخة الإجازة عن التوثیق»

(مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ۱۷۹/۳).

۷۱. نجاشی، رجال النجاشی، ۳۷۷؛ طوسی، فهرست، ۳۹۳.

۷۲. طوسی، فهرست، ۳۹۳؛ طوسی، رجال الطوسی، ۳۴۹.

۷۳. طوسی، رجال الطوسی، ۳۴۶؛ خونی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ۳۶/۱۵.

۷۴. خونی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ۳۶/۱۵.

۷۵. «المعنون ممن لم يذكره علماء الرجال، فهو مهمل» (مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال (ط. الحديثة)، ۲۵۲/۱۰).

- عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ [السندي]: ثقة^{٧٦}، از اصحاب امام رضا (ع)^{٧٧}؛
 - عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِي: ثقة، عین، صدوق^{٧٨} و از اصحاب امام صادق (ع)^{٧٩}؛
 - مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ [أبو عبد الله البجلي]: ثقة، عین^{٨٠} و از اصحاب امام صادق (ع)^{٨١}؛
 - ثَابِتُ الثَّمَالِيِّ [ثابت بن دينار (أبو حمزة ثمالی)]: ثقة^{٨٢} و از اصحاب امام سجّاد (ع)^{٨٣}؛
 - عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (امام سجّاد (ع)): معصوم.
- روایت دوم:** أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَامٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ قَالَ ...^{٨٤}
- آراء رجالیان دربارهٔ راویان این حدیث، به قرار زیر است:
- محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق): شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة^{٨٥}؛
 - أَبِي عَلِيٍّ [علي بن الحسين بن موسى بن بابويه]: ثقة^{٨٦}؛
 - عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ: شیخ قمی ها، وجه،^{٨٧} ثقة و از اصحاب امام حسن عسکری (ع)^{٨٨}؛
 - إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ: له کتاب،^{٨٩} از اصحاب امام جواد و امام هادی (ع)^{٩٠}، اختلاف در توثیق وی و صحت سند در صورت وجود طریق «صدوق از پدرش از حمیری از ابراهیم بن مهزیار»^{٩١}؛
 - عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ [الأهوازي]: ثقة،^{٩٢} دارای مذهب صحیح^{٩٣} و از اصحاب امام هادی (ع)^{٩٤}؛
 - الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ [الأهوازي]: ثقة^{٩٥} و از اصحاب امام رضا (ع)^{٩٦}؛

٧٦. کشی، رجال کشی، ٢/ ٨٦٠.

٧٧. خونی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ١٢، ٣٠٢.

٧٨. نجاشی، رجال النجاشی، ٣٠١.

٧٩. طوسی، رجال الطوسی، ١٥٥ و ٢٦٢.

٨٠. نجاشی، رجال النجاشی، ٣٢٣.

٨١. طوسی، رجال الطوسی، ١٥٥ و ٢٩٣.

٨٢. نجاشی، رجال النجاشی، ١١٥.

٨٣. طوسی، رجال الطوسی، ١٠٩ و ١٢٩.

٨٤. ابن بابویه، علل الشرائع، ٢٠٧/١؛ مجلسی، بحار الأنوار، ١٨٠/٢٤.

٨٥. نجاشی، رجال النجاشی، ٣٨٩.

٨٦. طوسی، رجال الطوسی، ٤٣٢.

٨٧. نجاشی، رجال النجاشی، ٢١٩.

٨٨. طوسی، رجال الطوسی، ٣٩٧ و ٤٠٠؛ طوسی، الفهرست، ٢٩٤.

٨٩. نجاشی، رجال النجاشی، ١٦.

٩٠. طوسی، رجال الطوسی، ٣٧٣ و ٣٧٤.

٩١. نک: خونی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ٢٨١/١-٢٧٨.

٩٢. نجاشی، رجال النجاشی، ٢٥٣؛ طوسی، رجال الطوسی، ٣٨٨.

٩٣. نجاشی، رجال النجاشی، ٢٥٣.

٩٤. طوسی، رجال الطوسی، ٣٨٣ و ٣٨٨.

٩٥. طوسی، رجال الطوسی، ٣٥٥؛ طوسی، الفهرست، ١٤٩.

٩٦. طوسی، رجال الطوسی، ٣٥١ و ٣٥٥.

- مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ [الزاهري]: از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع)،^{۹۷} تضعیف توسط رجالیان متقدم^{۹۸} و توثیق توسط برخی از رجالیان متأخر با تحلیل مفصل^{۹۹}؛
- أَبِي سَلَامٍ [التَّحَّاس]: مهمل؛
- سُوْرَةُ بْنُ كُلَيْبٍ [الأسدي]: مذهب صحیح و از اصحاب امام باقر و امام کاظم (ع)^{۱۰۰}؛
- أَبِي بَصِيرٍ [اسدی] (یحیی بن ابی القاسم اسدی): ثقة،^{۱۰۱} از اصحاب اجماع، از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع)^{۱۰۲}؛
- أَبِي جَعْفَرٍ (امام باقر (ع)): معصوم.

در تحلیل اسناد مذکور باید توجه داشت که یکی از اصول پذیرفته شده در علم رجال، پذیرش روایت از راویانی است که در سلسله اسناد معتبر آمده و توسط مشایخ جلیل القدر و منابع اصیل، نقل شده اند. اعتماد شیخ کلینی در الکافی و شیخ صدوق در الخصال به مشایخ و طرق خود، در نزد علمای متأخر، نوعی توثیق عملی به شمار می رود. افزون بر این، توثیقات عام موجود درباره اصحاب اجماع و وکلای امامان در اسناد فوق، خود مؤید وثاقت مجموعه اسناد است.

اگرچه در منابع رجالی تصریحی بر وثاقت اسماعیل بن علی قزوینی و ابی سلام نشده و از مهملین محسوب می شوند؛ اما از آنجا که اولاً این دو در اسنادی قرار دارند که از طریق بزرگانی مانند شیخ کلینی و پدر شیخ صدوق بیان شده اند و ثانیاً این مشایخ معمولاً روایات خود را از افراد ثقة اخذ می کرده اند، وثاقت مشایخ آنها نیز به شکل «توثیق عام» قابل قبول است. به تعبیر دیگر، اگر راوی مهملی در سلسله ای از راویان ثقة و مشهور نقل شده و در منابع معتبری مانند الکافی و الخصال - که آن بزرگان شرط نقل روایت را اطمینان به صدور آن می دانسته اند - آمده باشد، این امر در کل سیاق سند، اثر منفی قابل توجهی ندارد.

بنابراین، تفسیر «کلمة باقية» به امامت قابل قبول است. در این صورت، تفسیر آیه چنین می شود: ما کلمة امامت را در ذریه او پاینده قرار دادیم.

۵. نتایج مقاله

در پاسخ به این سؤال که «آراء مفسران مشهور فریقین درباره «کلمة باقية» در آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» چیست و چه نقدهایی بر آنها وارد است؟، نتایج زیر به دست آمد:

الف) مفسران فریقین (از متقدمان تا متأخران)، با وجود پاره ای اختلافات در تبیین نظریات خود، عمدتاً سه تفسیر «اسلام»، «توحید» و «امامت» را بر اساس آیات، روایات و مباحث ادبی برای «کلمة باقية» ذکر کرده اند. با این حال، نقدهای قابل توجهی بر این دیدگاه ها وارد است؛ از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ابهام در مرجع ضمیر «ها» در «جعلها»: بسیاری از این تفاسیر با دشواری در تعیین مرجع دقیق ضمیر «ها» مواجه هستند و تفاسیر متکلفانه ای ارائه می دهند تا ارتباطی بین کلمه پاینده و گفتار حضرت ابراهیم (ع) برقرار کنند؛

- عدم جامعیت در بررسی درخواست های حضرت ابراهیم (ع) برای ذریه خود: حضرت ابراهیم (ع) در دعاهای خود برای ذریه اش سه خواسته را از خداوند طلب نمود. مفسران در تفسیر آیه، غالباً بر یک خواسته تمرکز کرده و از دو مورد دیگر غفلت ورزیده اند. حتی در مواردی که هر سه خواسته را ذکر کرده اند، راهکاری جامع برای اثبات یک نظر و نقد دو نظر دیگر ارائه نکرده اند، و بدین ترتیب، تصویری ناقص از خواسته های ابراهیم (ع) ارائه داده اند؛

۹۷. طوسی، رجال الطوسی، ۳۳۱ و ۳۴۴ و ۳۵۱ و ۳۶۴ و ۳۵۷ و ۳۷۷.

۹۸. نجاشی، رجال النجاشی، ۳۲۸.

۹۹. ... و استبان من الجميع: أن الأصح توثيق محمد بن سنان (بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ۲۴۹/۳-۲۷۸).

۱۰۰. نک: خوئی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ۳۳۶/۹-۳۷۷.

۱۰۱. نجاشی، رجال النجاشی، ۴۴۱.

۱۰۲. طوسی، رجال الطوسی، ۱۲۳ و ۱۴۹ و ۱۵۵ و ۳۲۱ و ۳۳۱ و ۳۴۶.

- عدم تبیین وجه «باقیه» بودن: در برخی تفاسیر، به اندازه کافی توضیح داده نمی‌شود که چرا و چگونه «اسلام» یا «توحید» به عنوان یک کلمه «باقیه» در نسل ابراهیم (ع) باقی مانده است.

ب) با توجه به بررسی‌های انجام شده، نظریه برگزیده این است که خداوند امامت را به عنوان کلمه پاینده در نسل حضرت ابراهیم (ع) قرار داد. آنچه این امر را تقویت می‌کند، آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» است که به روشنی نشان می‌دهد که امامت مقام و عهده‌ای است که خداوند به حضرت ابراهیم (ع) عطا کرده و در نسل او تداوم خواهد داشت؛ با لحاظ این نکته که «اسلام» و «توحید»، مقدمه آن هستند و از این جهت هم می‌توان گفت که تفسیر «کلمه باقیه» به این دو، ناتمام است.

۶. منابع

قرآن کریم.

ابن بابویه، محمد. النخصال، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.

_____ علل الشرائع. قم: کتاب‌فروشی دآوری، ۱۳۸۵ ش.

_____ کمال‌الدین و تمام النعمه. تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.

استرآبادی، علی. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۹ ق.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد. متشابه القرآن و مختلفه. قم: دار بیدار للنشر، ۱۳۶۹ ق.

_____ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام. قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.

ابن عاشور، محمد طاهر. تفسیر التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.

ابن عطیة، عبدالحق. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز. بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.

ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة. محقق: محمد عبدالسلام هارون. قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.

بحرانی، هاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، ۱۴۱۵ ق.

بحرالعلوم، محمد مهدی. رجال السيد بحر العلوم «المعروف بالفوائد الرجالية». تهران: مکتبة الصادق (علیه السلام)، ۱۳۶۳ ش.

جرجانی، حسین. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر). تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ق.

جوادی آملی، عبدالله. تفسیر تسنیم. قم: اسراء، ۱۳۹۸ ش.

حسن جبل، محمد حسن. المعجم الإشتقاقی الموصول لألفاظ القرآن الکریم، قاهره: مکتبة الآداب، ۲۰۱۰ م.

خزاز رازی، علی. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثني عشر. قم: بیدار، ۱۴۰۱ ق.

خویی، ابوالقاسم. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة. بی‌جا: بی‌نا، ۱۴۰۳ ق.

راغب اصفهانی، حسین. مفردات ألفاظ القرآن. محقق: صفوان عدنان داوودی. بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.

زمخشری، محمود. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

شوکانی، محمد. فتح القدير. دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ ق.

صادق‌تهرانی، محمد. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة. قم: فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ ق.

صدرالدین شیرازی، محمد، شرح أصول الکافی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.

طباطبائی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامع‌های مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.

طبرسی، فضل. تفسیر جوامع الجامع. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۱۲ ق.

_____ مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

طبرسی، احمد. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

طبری، محمد. جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.

طوسی، محمد. التبیان فی تفسیر القرآن. محقق: احمد قصیر عاملی. بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.

_____ رجال الطوسي. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۷۳ ش.

- _____ فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ١٤٢٠ق.
- _____ الغيبة/ كتاب الغيبة للحجة. قم: دار المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.
- طيب، عبدالحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، تهران: اسلام، ١٣٦٩ش.
- عروسي حويزي، عبد علي. تفسير نور الثقلين. قم: اسماعيليان، ١٤١٥ق.
- فضل الله، محمد حسين. تفسير من وحي القرآن. بيروت: دار الطباعة و النشر، ١٤١٩ق.
- فيض كاشاني، محمد محسن، تفسير الصافي. قم: مكتبة الصدر، ١٤١٥ق.
- قرطبي، محمد. الجامع الأحكام القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٤ش.
- قطب، سيد. في ظلال القرآن. بيروت - قاهره: دار الشروق، ١٤١٢ق.
- قطب الدين راوندي، سعيد. فقه القرآن. قم: كتابخانه عمومي حضرت آيت الله العظمى مرعشي نجفي (ره)، ١٤٠٥ق.
- قمي، علي، تفسير القمي. قم: دار الكتاب، ١٣٦٣ش. فخر رازي، ابو عبد الله. مفاتيح الغيب. بيروت: دار إحياء التراث العرب. ١٤١٢ق.
- ماتريدي، محمد. تأويلات أهل السنة. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٦ق.
- مجلسي، محمد باقر. بحار الأنوار. بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.
- مصطفوي، حسن. التحقيق في كلمات القرآن الكريم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦٨ش.
- مغنيه، محمد جواد. التفسير الكاشف. قم: دار الكتاب الإسلامي، ١٤٢٤ق.
- مكارم شيرازي، ناصر. تفسير نمونه. تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ش.
- كاشاني، فتح الله. منهج الصادقين في إلزام المخالفين. تهران: كتابفروشي اسلاميه، ١٣٣٦ش.
- كشي، محمد. اختيار معرفة الرجال. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ١٤٠٤ق.
- كليني، محمد. الكافي. تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
- مامقاني، عبد الله. تنقيح المقال في علم الرجال (رحلي). بي جا: بي نا، بي تا.
- _____ تنقيح المقال في علم الرجال (ط. الحديثة). قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، بي تا.
- مقاتل بن سليمان. تفسير مقاتل بن سليمان. بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٣ق.
- نجاشي، احمد. رجال النجاشي. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٥ش.